

دو دهه با نظریه ادبی در ایران

سخن سردبیر

اگر به کارنامه دهساله فصلنامه نقد ادبی بنگریم، در همان نگاه نخست درمی یابیم که در میان ۳۳۶ مقاله منتشرشده در ۳۹ شماره، سهم نوشتار نظری و تحلیلی ناچیز است. حتی مقاله‌های مروری - که یک موضوع یا مفهوم ادبی را در مطالعات ادبی به طرزی روشمند و راهگشا بررسیده باشد - چندان نمودی ندارد. جای مقاله‌های مؤثر در مباحث نظری، فلسفه ادبیات، مفهوم‌سازی در ادبیات، دوره‌بندی تاریخی مفاهیم ادبی، گونه‌شناسی، جریان‌شناسی و مانند آن سخت خالی است. در واقع بخش عمده مقالاتی که به سامانه فصلنامه نقد ادبی ارسال می‌شود، به شیوه مطالعه موردی (case study) در علوم اجتماعی و روان‌شناسی است. رویه چنان است که نویسنده مقاله بر اساس یک روش یا چارچوب نظری، متن ادبی (شعر کوتاه، دفتر یا دیوان شعر، داستان کوتاه و رمان) را موضوع بازآزمایی دقیق قرار می‌دهد و توصیفی مطابق آن روش یا رویکرد از متن «مورد مطالعه» ارائه می‌کند. چنین نوشتاری را در نقد ادبی به دشواری می‌توان پژوهش اصیل در شمار آورد؛ زیرا حاوی یک مفهوم، اندیشه یا روش تازه و اصیل نیست. بلکه بر اساس یک چارچوب شناخته‌شده، توصیفی معین از متن ارائه می‌دهد و مفهومی از پیش دانسته را در یک متن می‌جوید. دستاورد این گونه نوشتارها فراتر از «بازیابی» آن مفهوم شناخته‌شده در یک متن نیست.

حقیقت این است که نظریه پرداز پس از سال‌ها تأمل در مفاهیم و آثار ادبی به یک مسئله رسیده و برای حل آن، چارچوب نظری و مفهومی ساخته است. الگوها و هنجارهای آن مفهوم را از خلال مفاهیم و مقولات همگن و ناهمگن استخراج کرده و پس از تنظیم و صورت‌بندی در قالب نظریه یا مفهوم جدید عرضه نموده است. اینک،

منتقد (مقاله‌نویس) ما آن نظریه را بر یک متن فارسی می‌تاباند و همان مفاهیم و الگوهای شناخته‌شده را «بازمی‌یابد» و به این نتیجه می‌رسد که سخنان فلان نظریه‌پرداز در باب این متن فارسی هم صادق است.

انتشار چنین نوشتاری در مجله پژوهشی دانشگاهی فقط آن گاه موجه است که برای نخستین بار رویکرد یا روش جدیدی را به فارسی‌زبانان معرفی می‌کند؛ زیرا معرفی نظریه یا مفهومی نو و نحوه کار بست آن، مشمول امتیاز توسعه و تقویت دانش نقد ادبی در ادبیات فارسی می‌شود. اما آن گاه که کار بست یک روش به کلیشه رایج در مطالعات ادبی بدل شود و به تولید انبوهی مقاله با روش یک‌نواخت، ساختار واحد و نتایج مشابه بینجامد، دیگر نقشی در توسعه و تقویت دانش ندارد؛ بلکه سبب ایستایی و رکود آن شاخه از دانش نیز می‌شود.

نقدهای کاربردی در خوش‌بینانه‌ترین صورت، خوانشی توصیفی و تفسیری هستند که با رویکردی از پیش معین عمدتاً به نتایج مشابه و از پیش دانسته‌ای نیز می‌رسند؛ از این رو فاقد معیارهای پژوهش دانشگاهی‌اند. فصلنامه نقد ادبی این گونه نوشته‌ها را از نوع تمرین‌های موفق و عالی در کلاس نقد ادبی می‌داند و آن‌ها را ذیل عنوان «نقد آموزشی» یا «تمرین نقد» دسته‌بندی می‌کند. چنین نوشتارهایی در رده‌بندی دانشگاهی ذیل مقالات ترویجی و آموزشی قرار می‌گیرند.

از چند سال پیش، فصلنامه نقد ادبی این رویه را با تعبیری همچون «کاربرد مکانیکی نظریه ادبی» و «تصادف نظریه با متن» به انتقاد گرفته است. اما نوشته‌های منتشر شده در فصلنامه، مانع انتشار مقالات آموزشی و ترویجی نقد ادبی در مجله‌های پژوهشی دانشگاهی نشده است. از زمانی که آیین‌نامه وزارتی دانشجویان دکتری را ملزم به انتشار مقاله پژوهشی از رساله تحصیلی کرده، چاره‌جویی دانشجویان و استادان برای انتشار مقاله و کسب جواز دفاع از رساله سبب افزایش رویه ابزارانگاری نظریه و انبوه شدن مقالات آموزشی شده است. گویی نوشتن مقاله به مدد کار بست یک رویکرد و روش - البته بدون مسئله - یکی از چاره‌های عمومی برای گذار از عقبه سخت الزام انتشار مقاله تحصیلی است. این واقعیت کار را بر مجله‌ها دشوار کرده است. از سوی مقاله اصیل و پژوهشی که حاصل سال‌ها تأمل و مطالعه است کمتر شده و از دیگر سو

مطالبات برای انتشار مقالات تحصیلی بالا رفته است. در ماه‌های منتهی به پایان فرصت تحصیلی (شهریور و بهمن) سیل مقالات دانشجویان به مجله‌ها سرازیر می‌شود و نویسندگان با جدیت پیگیر فرجام مقاله خود هستند.

کمیود مقاله‌های اصیل پژوهشی ادامه حیات علمی مجله را از چند سو با دشواری همراه می‌کند. اعتبار مجله تخصصی به انتشار دستاوردهای تازه و گشودن افق‌های نو در آن رشته است. مقالات آموزشی و ترویجی نه تنها به مجله اعتباری نمی‌بخشد، بلکه رتبه آن را از پژوهشی به ترویجی - آموزشی فرومی‌کاهد. در نظام رتبه‌بندی مجلات، ارزش هر مجله را بر اساس میزان ارجاع و استناد به مقالات آن می‌سنجد. اساساً استناد به مطالعات موردی (نقد رمان یا شعر) بسیار کمتر از مقالات نظری و مروری است. در اثر کاهش مقالات مفهوم‌ساز، از استنادها نیز کاسته می‌شود و رتبه علمی مجله تنزل می‌یابد.

مروری بر وضعیت نقد ادبی در زبان فارسی دو دهه اخیر نشان می‌دهد هر از چند سالی رویکرد یا روشی تازه معرفی می‌شود و بلافاصله منتقدان آثار ادبی فارسی را با آن روش به مطالعه می‌گیرند؛ چنان‌که شیوه متداول می‌شود و پس از کلیشه شدن از اعتبار می‌افتد. در دو دهه گذشته، فضای نقد ادبی ایران با رویکردهای نظری و فکری مختلفی آشنا شده است؛ از جمله رویکردهای فرمالیستی، ساختارگرایی، هرمنوتیک، تحلیل گفتمان انتقادی، فمینیسم در ادبیات، نظریه استعاره مفهومی، تاریخ‌گرایی نوین، بینامتنیت، روان‌شناسی تحلیلی هنر با آرای فروید، یونگ و لکان، الگوی ریخت‌شناسی پراپ، مفهوم سیلان ذهن در داستان، روایت‌شناسی گریماس و ژرار ژنت، پدیدارشناسی، نشانه‌معناشناسی، دیدگاه‌های پسامدرن، چندصدایی باختین و دهها نظرگاه دیگر. چنین رویکردهایی پیش از دهه هفتاد در فضای نقد ادبی فارسی چندان مشهود نبوده است. انبوه مقالات و کتاب‌هایی که با این رویکردها به مطالعه ادبیات پرداخته‌اند، گواه تحولی گسترده در مطالعات ادبی فارسی در دو دهه اخیر است؛ چنان‌که به‌روشنی با دوره‌ای متمایز در مطالعات ادبی فارسی روبه‌رویم. شاید بتوان این دوره را «دوره نظریه‌گرایی» نامید.

با تمام نوگرایی‌ها و خوانش‌های متنوع از متون ادبی فارسی در دوره جدید کاستی‌های عمده‌ای مشهود است. آمار مقاله، کتاب و رساله دانشگاهی در این زمینه بسیار زیاد است و عنوان‌ها سخت متنوع؛ اما آیا تاریخ ادبیات و فرهنگ ما از این همه کوشش طرفی بر خواهد بست؟ اکنون وقت آن رسیده که به‌جد در رویکرد مسلط در دو دهه اخیر بازنگری کنیم و دستاوردها و کاستی‌های آن را بازشناسیم.

الف. دستاوردهای نظریه ادبی

ورود ادبیات‌شناسان و منتقدان ادبی به قلمرو نظریه‌ها و روش‌های علوم انسانی سبب گشایش افق‌های نو به‌روی نهادهای آموزشی و پژوهشی ادبیات شد. برخی دستاوردهای کاربردی نظریه‌های ادبی در دو دهه اخیر از این قرار است:

- افق‌های دیگری غیر از رویکرد تاریخی، فقه‌اللغوی و زبان‌شناسی تاریخی به ادبیات و مفاهیم آن گشوده شده است.
- باب نگرش انتقادی در گروه‌های ادبیات فارسی گشوده شده است.
- ادبیات در معرض پرسش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرار گرفته است.
- زمینه برای مطالعات میان‌رشته‌ای و پیوند مطالعات ادبی با دیگر دانش‌های انسانی آماده شده است.
- مقدمات برون‌رفت مطالعات ادبی از تک‌صدایی علم‌الادب و صورت‌گرایی صرف فراهم شده است.
- دیدگاه‌های مختلف و تحلیل‌های متنوع درباره ادبیات و آثار ادبی به‌رسمیت شناخته شده است.
- کلی‌گویی و قضاوت‌های احساسی درباره ادبیات فارسی و مفاهیم آن کاهش یافته است.
- مطالعات ادبی به‌جانب روشمندی و نظام‌یابی گراییده است.

ب. کاستی‌های مطالعات ادبی

از دیگر سو در این دو دهه، نقد ادبی ایرانی دچار کاستی‌های بنیادی در روش و نگرش شده است که برخی از آن‌ها از این قرارند:

- پذیرشگری: نقد ایرانی در برابر نظریه‌های جهانی، انفعالی و پذیرشگر بوده است.
 - مصرف‌گرایی: عمدتاً مصرف‌کننده دانش نظری هستیم و نه پُرسنده و آفریننده.
 - بازآزمایی نظریه: آثار ادبی فارسی بیش از آنکه موضوع شناخت ما باشد، دست‌مایه بازخوانی نظریه‌ها شده است. میراث ادبیات فارسی عرصه بازخوانی نظریه‌ها و بازآزمایی روش‌های نقد ادبی بوده است.
 - بازشناسی سرشت عام ادبیات: در خوانش ادبیات بر اساس نظریه‌ها، سرشت عام و خصایص جهانی ادبیات فارسی بیش از ممیزه‌های خاص و ویژگی‌های فرهنگی آن بازشناخته شده است.
 - غفلت از اکتشاف: روش خوانش متن بر اساس نظریه، فرایند اکتشاف در ادبیات و مفهوم‌سازی را پویا نکرده است. در شناسایی و پیکربندی مفاهیم نو در ادبیات فارسی چندان توفیقی حاصل نکرده‌ایم.
 - افول تاریخی نگری: مطالعات موردی بدون عنایت به بافت و سپهر ادبی و فرهنگی سبب شده تا نگرش تاریخی به مفاهیم ادبی مغفول واقع شود.
- برای کارآمدی رویکرد نظری در مطالعات ادبی فارسی باید نقصان‌های یادشده را از میان برداریم. ادامه خوانش‌های ادبی مبتنی بر نظریه با رویکرد مکانیکی گرچه ما را از نظریه‌های جهانی بیش از پیش آگاه می‌کند و وجوه عام ادبیات ما را بازمی‌شناساند، در شناخت ممیزه‌های ویژه ادبیات فارسی و روند دگرگونی آن چندان راهگشا نخواهد بود.

فصلنامه نقد ادبی مقاله‌های نظری و مروری را که به بررسی مفاهیم و مقولات ادبی پردازند و حاوی کشف و پرداخت مفهوم ویژه‌ای در ادبیات فارسی باشند یا موضوعی را در گذر تاریخ بررسی‌شده و عالمانه آن را مرور کرده باشند، در اولویت انتشار قرار می‌دهد.